

علم أصول الفقه

۷-۷-۹۰ مبادئ مشترک تصدیقی ۷

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

هـ شرطیت قدرت در تکلیف

- قدرت در کدامیک از این مراحل شرط است؟
- برای جواب این سؤال به تک تک مراحل نگاه می‌کنیم و بحث شرطیت قدرت را در آنها بررسی می‌نماییم.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله ملاک

- ملاک نسبت به قدرت می تواند مشروط باشد و می تواند مشروط نباشد.
- یعنی ممکن است ملاک یک عمل به گونه ای باشد که فقط در هنگام قدرت عبد بر عمل، وجود داشته باشد و در آن هنگام که عبد قدرت ندارد، ملاک منتفی گردد و ممکن است ملاک به گونه ای باشد که چه عبد قدرت بر عمل داشته باشد، چه نداشته باشد، آن مصلحت یا مفسده در عمل محقق باشد و ربطی به قدرت عبد بر انجام عمل یا اجتناب از آن نداشته باشد.

هـ شرطیت قدرت در مرحله ملاک

- بنابراین ثبوتاً ملاک نسبت به قدرت دو احتمال دارد:
- ۱. ممکن است شرط باشد
- ۲. ممکن است شرط نباشد.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- شهید صدر معتقد است قدرت در مورد مرحله‌ی اراده همانند مرحله‌ی ملاک است. ممکن است اراده ربطی به قدرت عبد نداشته باشد و مولی تحصیل مصلحت یا اجتناب از مفسده را چه عبد قادر باشد چه نباشد، خواهان باشد و ممکن است اراده‌ی مولی مشروط به قدرت باشد و در صورت توانایی عبد بر تحصیل مصلحت یا اجتناب از مفسده، اراده‌ی مولی بر تحصیل یا اجتناب محقق باشد و در غیر این صورت خیر.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- در تفسیری که شهید صدر از اراده ارایه می‌دهد، اراده به معنای شوق مؤکد یا اشتیاق شدید است. از این رو در نظر او ممکن است مولی به نحو مطلق اشتیاق شدیدی نسبت به تکلیف داشته باشد، چه عبد قادر باشد چه نباشد.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- همانند پدری که دوست دارد بچه‌اش کاری را انجام دهد، چه او توانایی انجام کار را داشته باشد چه نداشته باشد. آن قدر در نظر این پدر این کار اهمیت دارد که استعداد و توانایی فرزند را در نظر نمی‌گیرد. و ممکن است این اشتیاق شدید مشروط به قدرت عبد باشد یعنی فقط در صورتی اراده تعلق بگیرد که عبد قادر بر انجام کار است.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- نکته‌ای که اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که اراده غیر از حب است. درست است که فیلسوفان، اراده را به شوق مؤکد تفسیر کرده‌اند؛ ولی اراده غیر از حب و غیر دوست داشتن است.
- اراده در عمل ارادی انسان، آن موقعی تحقق می‌یابد که فعل از فاعل صادر می‌شود؛ یعنی اراده مستلزم صدور فعل است.
- یا به تعبیر فلاسفه اراده شوق مؤکدی است که محرک عضلات است نه صرف شوق مؤکد.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- البته تفسیر اراده به شوق مؤکد محرک عضلات، تفسیر اراده به لازم و نشانه‌ی اراده است، نه خود اراده. اراده‌ی یک شخص به حرکت دادن انگشتان آن موقع است که مرتبه‌ای از اشتیاق برای حرکت انگشتان که موجب حرکت انگشتان است برای شخص حاصل شود تا قبل از این مرتبه اراده‌ای در کار نیست. صرف این که شخص دوست دارد انگشتان خود را تکان دهد، به معنای این نیست که او اراده‌ی حرکت را نیز دارا است.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- واضح است حرکت غیر اراده است. اما اراده آن وقتی است که منجر به این حرکت می‌شود. وقتی حرکتی نباشد، اراده‌ای هم نیست. اراده شوق مؤکدی است که مستتبع حرکت است.
- از سوی دیگر گاهی حرکت صورت نمی‌گیرد اما اراده وجود دارد. دلیل این امر مانعی است که شخص را از حرکت باز می‌دارد یعنی شخص اراده‌ی مستتبع حرکت داشته است اما مانعی، جلوی حرکت را می‌گیرد.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- آنچه گفتیم در مورد فعل خود شخص و اراده‌ی او نسبت به فعل خویش بود اما در مورد اراده‌ی یک فرد نسبت به فعل دیگران، اراده‌ی انجام یک کار، با اشتیاق و میل و حب و تعابیری مشابه نسبت به انجام آن کار فرق دارد.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- فرض کنید پدری دوست دارد فرزندش شاگرد اول در یک رتبه درسی باشد یا قهرمان المپیک گردد. به چنین چیزی اراده نمی‌گویند.
- وقتی پدر نسبت به آن فعل اراده دارد که بتواند فرزند را به تحقق چنین چیزی وادار نماید. وقتی پدر فرزند را به عملی وادار می‌کند، اراده-ای نسبت به این عمل (یعنی عمل فرزند) در پدر وجود دارد.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- بنابراین در جایی می‌توان گفت اراده نسبت به فعل دیگران وجود دارد که تحریک و وادار کردنی در کار باشد. چه این تحریک، به صورت تکوینی صورت بگیرد مثل این که شخصی را با حرکت دست مجبور به خارج کردن از اتاق کنند و چه به صورت مولوی و تشریحی مثل این که به او بگویند از اتاق خارج شود.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- این فرض دوم یعنی تحریک مولوی و تشریحی، همان است که منشأ تشریح در تکالیف می‌شود و در این بحث مورد نظر ما می‌باشد. خداوند یقیناً به قدرت خویش می‌تواند عبد را وادار به عملی کند. در این صورت اراده و اختیار عبد ملغی می‌شود. او مقهور قدرت قاهری است، چه بخواهد و چه نخواهد باید فعل را انجام دهد. قدرت محدود او توان مقابله با قدرت نامحدود خداوند ندارد. در چنین تحریکی، اراده ساقط می‌شود و معیار تکلیف و تکامل و ثواب و عقاب منتفی می‌گردد. بشر در پرتو اراده و اختیار خویش رشد می‌کند یا تنزل می‌یابد.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- با این وصف اراده‌ی مورد نظر، همان اراده‌ای است که منجر به جعل می‌شود. و این اراده صرف اشتیاق، علاقه و دوست داشتن نیست؛ بلکه یک خواستن خاصی است. فلاسفه از آن به شوق شدید محرک عضلات تعبیر می‌کنند تا بیان نمایند که مطلق اشتیاق، اراده نیست. این اراده باید به حرکت عضلات منجر شود و در مورد فعل دیگران، وادار کردن آنها است چه به شکل تکوینی چه به شکل تشریحی و تکلیفی. آنچه اینجا مورد نظر است وادار کردن تکلیفی عبد است؛ وادار کردنی که منجر به جعل می‌شود و جعل کاشف از آن اراده است.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- با توجه به آنچه گفتیم آیا می‌توان پذیرفت که چنین اراده‌ای به چیزی که شخص قدرت بر آن ندارد، تعلق گیرد. وقتی عبد اصلاً نمی‌تواند کاری را انجام دهد، آیا معنا دارد شارع او را تشریحاً و ادار به انجام کاری کند؟

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- چنین اراده‌ای اصلاً متمشی نمی‌شود، مگر در صورتی که صاحب اراده از عدم قدرت بی-اطلاع باشد. جهل از عدم قدرت، در موالی عادی امکان دارد.
- چه بسا یک مولای متعارف و عادی، عبد را به چیزی که قادر نیست وادار کند و تشریحاً از او چیزی بخواهد. مثل معروف که می‌گوید: من می‌گویم نر است او می‌گوید بدوش، ناظر به همین معنا است که اصلاً چیزی که قدرت بر آن وجود ندارد، طلب آن هم بی-معنا است.

هـ. شرطیت قدرت در مرحله اراده

- در این بحث داوری بر عهده‌ی عقل است. یعنی این عقل است که حکم می‌کند اگر قدرت نباشد، اراده‌ای هم نمی‌تواند باشد. به عبارت دیگر این قدرت، قدرت عقلی است.

هـ شرطیت قدرت در مرحله اراده

- روشن است در جایی که قدرت از نظر عقلی شرط نیست و به تعبیری عقل حکم به لا بشرط بودن شیء نسبت به قدرت می‌کند، آنگاه اگر شرع قدرت را شرط قرارداد، این قدرت، قدرت شرعی است. بعد از جواز عقل، شارع می‌تواند قدرت را شرط قرار دهد و می‌تواند شرط قرار ندهد.
- ما در این بحث، صحبتی از قدرت شرعی نداریم. بحث ما در مورد قدرت عقلی است که آیا عقل حکم به شرط بودن قدرت در مراحل مختلف تکلیف می‌کند یا خیر؟

مرحله-ی جعل و قدرت

- شهید صدر در مورد جعل می گوید: جعل اعتبار است و اعتبار سهل المؤمنه. وقتی خود اعتبار فی حد نفسه لحاظ شود، قطع نظر از مبادی و آثار و زمینه‌های تکوینی، می تواند به غیر قادر تعلق گیرد. جعل به این معنا که صرفاً یک نوع توهم و خیال و یک نوع ساختن است، مشروط به قدرت نیست.

مرحله-ی جعل و قدرت

- اما مولی از روی تفنن به اعتبار و جعل و ساختن خیالات و توهم-هایی نپرداخته است. او جعل را برای تحریک عبد قرار داده است. از جعل به عنوان محرک استفاده می‌کند. حکمت اعتبار و جعل، تحریک عبد است.

مرحله-ی جعل و قدرت

- چنین جعلی تا قدرت وجود نداشته باشد، تحقق نمی‌یابد و معنا ندارد مولی برای تحریک عبد در جایی که می‌داند قادر نیست، اعتبار نماید.
- از این رو شهید صدر می‌گوید: جعلی که دارای یک منشأ عقلایی و حکیمانه (یعنی به حرکت در آوردن عبد) است و صرف اعتبار و مطلق جعل نیست، مشروط به قدرت می‌باشد.

قدرت در مرحله ابراز

- در مرحله ابراز اگر از آن چه ابراز می شود چشم پوشیم، قدرت شرط نیست؛ ولی اگر آن چه ابراز می شود حکم مولای حکیم است که از سوی او بیان می شود، پس بی شک قدرت در آن شرط است. به این معنی که مولی حکمی را که برای افراد قادر جعل شده است، بیان می کند تا آنها به آن عمل کنند.

قدرت در مرحله احراز

- احراز حکم به قدرت ربطی ندارد، یعنی شخص غیر قادر نیز ممکن است حکمی را احراز کند ولی زمانی این احراز موثر است و در عداد مراحل حکم قرار می گیرد که توسط شخص قادر تحقق پیدا کند.

قدرت در مرحله فعلیت

- فعلیت حکم، یعنی تحقق شوق در نفس مولی برای انجام تکلیف نسبت به فرد غیر قادر با حکمت مولی منافات دارد. پس به این معنی مشروط به قدرت است.

قدرت در مرحله مجعول

- تحقق مصداق موضوع حکم در خارج، یعنی مجعول به اصطلاح مرحوم محقق نایینی، به قدرت مکلف ارتباطی ندارد، ولی تا این قدرت نباشد حکم به مرحله تازه ای وارد نشده است.

مرحله-ی تنجیز و قدرت

- در مورد مرحله‌ی تنجیز مسأله واضح است و نوع افرادی که مسأله‌ی شرطیت قدرت را بحث کرده‌اند، از این مرحله خیلی سریع گذر کرده‌اند. بدون شک در جایی که قدرت بر تکلیف وجود ندارد، مکلف نیز در قبال تکلیف مسئولیتی ندارد، معنا ندارد مسؤل تکلیفی باشد که قادر بر انجام آن نیست.

ثمره‌ی بحث قدرت

- لازم به ذکر است که این بحث، غیر آن چیزی است که در فقه یا اصول مطرح می‌شود. به عبارت دیگر این بحث در اینجا یک بحث فقهی یا اصولی نیست. اگر می‌خواستیم بدانیم که آیا در یک تکلیف خاص، قدرت شرط است یا نه، سراغ دلیل تکلیف می‌رفتیم. اگر در دلیل، قدرت اخذ شده باشد، شرطیت قدرت را در آن تکلیف نتیجه می‌گیریم. این کار، فقهی است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- اگر می‌خواستیم بدانیم که «آیا می‌توانیم فعلی را که قدرت بر انجام آن نداریم، ترک کنیم یا می‌توانیم فعلی را که قدرت بر ترک آن نداریم، انجام دهیم»، دنبال حجت به نحو کلی می‌رویم. این کار، کار اصولی است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ما در اینجا نه دنبال دلیل خاص بر شرطیت تکلیف نسبت به فعل خاص هستیم و نه به دنبال حجت به نحو عمومی بر ترک فعل یا انجام آن. بحث ما در اینجا عقلی است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در داوری عقلی سخن از این است که آیا قدرت در تمام مراحل تکلیف شرط است؟ یعنی در ملاک حکم، و در اراده که این دو مبدء تکلیف هستند، در جعلی که صورت می‌گیرد و در ابراز، احراز، فعلیت، مجعول و تنجیز حکم، قدرت شرط است؟

ثمره‌ی بحث قدرت

- در حکم عقل، قدرت در ملاک ضرورتاً اخذ نشده و در بقیه قدرت شرط است. یعنی قبل از جست-وجوی از حجت به نحو خاص یا عام، به عنوان یک مبدء تصدیقی، قاعده‌ای به نحو کلی وجود دارد که می‌تواند در کل مباحث اصول تأثیر بگذارد. در این قاعده، عقل داور است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ثمره‌ی بحث شرطیت قدرت در تنجیز معلوم است. وقتی قدرت در تنجیز شرط باشد که هست، مکلفی که قادر بر انجام کار نیست، در قبال تکلیف مسئولیت ندارد و تکلیف بر او منجز نیست. و اگر قدرت شرط باشد، مکلف حتی در صورت عدم قدرت نیز مسئول خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- از این رو شهید صدر به ثمره‌ی بحث شرطیت قدرت در مرحله‌ی جعل می‌پردازد. سؤال این است: اثر شرطیت قدرت در مرحله‌ی جعل چیست؟ چه فرقی می‌کند جعل مشروط به قدرت باشد یا نباشد؟ حتی در فرض مطلق بودن جعل نسبت به قدرت، باز هم مکلف در صورت عدم توانایی، در قبال جعل مسئولیتی ندارد. پس شرطیت قدرت در جعل چه ثمری دارد؟

ثمره‌ی بحث قدرت

- شهید صدر می‌فرماید ثمره‌ی شرطیت قدرت در جعل در قضا (مقابل ادا) معلوم می‌شود در دو مورد:

ثمره‌ی بحث قدرت

- أ. عجز مستوعب: می‌دانیم در تکلیف‌های زمان‌دار، بحث قضا مطرح است؛ زیرا در چنین تکلیف‌هایی است که با گذشت زمان، ادای تکلیف مجالی ندارد و باید قضای آن را به جا آورد. تکلیفی که زمان ندارد، فوریت و ادا و قضا بی‌معنا است، مکلف تا ابد می‌تواند فعل را انجام دهد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- تفسیری که در مورد ملاک قضا شده و قاعدتاً عقلایی هم هست، این است که ملاک قضا، ملاکی مغایر با ادا نیست. زیرا در این صورت قضا خود، یک تکلیف مستقل به حساب می‌آید و ربطی به تکلیف ادا نخواهد داشت و قطعاً نمی‌توانیم بگوییم آن قضای این است. پس قاعدتاً ملاک قضا همان ملاک ادا است که هنوز باقی و قابل تحصیل می‌باشد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بنا بر تصویری که در معالم الدین هم خواندیم، قضا مرتبه‌ای از آن ملاک را حاصل می‌کند. یعنی اگر نماز اول وقت صد درجه مصلحت داشته باشد، تا آخر وقت هنوز بخشی از این ملاک مثلاً ۹۵٪ قابل تحصیل است و بعد از وقت نیز به مقدار کمتری نصیب مکلف خواهد شد؛ یعنی مثلاً در صورتی که قضای نماز را به جا آورد، ۶۰٪ از مصلحت را می‌تواند کسب کند. از این رو گفته‌اند: نماز اول وقت بهتر است، سپس تا آخر وقت، خواندن نماز واجب می‌باشد و بعد از وقت واجب است نماز را قضا نمود چون هنوز تکه‌ای از مصلحت قابل تحصیل است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- با توجه به این مطالب، یکی از ثمرات شرطیت قدرت در جعل در مورد کسی است که در تمام مدت تکلیف، عاجز از تکلیف است و هیچ آنی از آنات قدرت انجام فعل را ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- یقیناً از آنجا که تنجیز مشروط به قدرت است، در تمام مدت تکلیف در قبال آن کار مسئول نیست و به خاطر آن عقاب نمی‌شود. اما قضای این تکلیف، جای بحث دارد و این بحث به جعل مربوط می‌شود. در اینجا دو فرض و دو مبنا متصور است:

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۱. جعل مشروط به قدرت است: در این فرض برای شخصی که عجز مستوعب دارد (یعنی تمام مدت تکلیف عاجز است)، اصلاً جعلی صورت نگرفته و تکلیفی بر گردن او نیامده است. زیرا جعل مشروط به قدرت می‌باشد و این شخص در تمام مدت تکلیف عاجز از آن است. وقتی جعل نسبت به او منتفی باشد، ملاک هم منتفی است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- زیرا اصولاً ما از روی جعل پی به ملاک می‌بریم، خودمان علم به مصالح و مفاسد واقعی نداریم. وقتی چیزی واجب می‌شود، پی می‌بریم که مصلحت داشته است و وقتی وجوبی در کار نیست، پی می‌بریم که مصلحت وجوب هم نبوده است. در اینجا هم همین گونه است. وقتی جعل را نسبت به این شخص منتفی دانستیم، ملاک تکلیف هم برای او وجود ندارد. از آن سوی چون علت قضای یک تکلیف، بقای ملاک آن تکلیف است، در این مورد وجوب قضا هم برای این فرد معنا ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۲. جعل مشروط به قدرت نیست: واضح است در این فرض، جعل، شخص عاجز را هم در بر می‌گیرد. با شمول جعل، کشف ملاک می‌کنیم و ملاک را احراز می‌نماییم. حال اگر بعد از وقت، عجز از شخص مکلف برداشته شود، به دلیل این که ملاک تکلیف باقی است، قضای تکلیف بر گردن او ثابت می‌گردد. مشخص است که تا وقتی عاجز است در مقابل تکلیف مسئولیتی ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بدین ترتیب اگر در جعل، قدرت شرط باشد، قضا واجب نخواهد بود؛ اما اگر قدرت شرط نباشد، قضا واجب خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ب. ثمره‌ی دومی که شهید صدر برای شرطیت قدرت در جعل ذکر می‌کند آنجا است که شخص عاجز از تکلیف به طور اتفاقی تکلیف را انجام دهد.
- البته در تکالیف متعارف چنین چیزی را نمی‌توان تصور نمود، ولی در یک مثال غیر متعارف، می‌توان مطلب را توضیح داد:

ثمره‌ی بحث قدرت

- فرض کنید مولی در بین ساعات ده تا دوازده صبح از عبد بخواهد که یک بار، یک متر به هوا بپرد. و فرض کنید مکلف عاجز از پریدن در این زمان باشد. اما به صورت اتفاقی مثلاً بر اساس یک رعشه‌ای، توانست یک متر به هوا بپرد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در اینجا نیز همانند مورد قبل اگر بگوییم جعل مطلق است و مشروط به قدرت نیست، تکلیف حتی این عاجز را نیز در بر می‌گیرد و قهراً چون عمل را به طور اتفاقی انجام داده است تکلیف نیز از او برداشته می‌شود.
- اما اگر جعل مشروط به قدرت باشد، تکلیف این شخص عاجز را در بر نمی‌گیرد و نمی‌توانیم بگوییم با آن عمل اتفاقی، جعل ساقط شده است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- اما در مورد این که «آیا قضا بر او واجب است یا نه؟» همانند مورد اول یعنی عجز مستوعب خواهد بود و تمامی آنچه در آنجا مطرح بود در اینجا هم جریان می‌یابد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بدین ترتیب در صورت مشروط نبودن جعل به قدرت، تکلیف ساقط می‌شود و در صورت مشروط بودن جعل به قدرت، این مورد همانند مورد قبل و مثالی از آن خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در اینجا لازم است نسبت به دو موردی که شهید صدر بیان نمود، دو نکته را بیان نماییم:

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۱. در آنجا که عجز مستوعب وجود دارد و جعل مشروط به قدرت است، شهید صدر فرمود: قضا بر این شخص واجب نیست.
- اما این فرمایش تا حدی درست است. یعنی مسلماً ما نمی‌توانیم به این دلیل، قضا را برای او ثابت کنیم اما معنای این سخن آن نیست که اصلاً نمی‌توان حتی با دلیل دیگری، قضای تکلیف را بر چنین شخصی واجب دانست. چه بسا ممکن است دلیل دیگری قضا را بر این شخص واجب نماید.

ثمره‌ی بحث قدرت

- به عبارت دیگر ما دلیلی بر اثبات ملاک بر این شخص نداریم نه این که دلیلی بر عدم ملاک داشته باشیم. بنابراین منافاتی ندارد که دلیل دیگری قضا را بر این شخص واجب کند و ما با جعل وجوب، کشف نماییم که ملاک در مورد این شخص وجود دارد.